

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیستم، شماره سوم، خرداد ۱۳۹۹، ۱۸۳-۲۰۴

بررسی و نقد کتاب فلسفه شوپنهاور

زهره سعیدی*

چکیده

مگی در کتاب «فلسفه شوپنهاور»، علاوه بر عرضه‌ی آراء و نظریات شوپنهاور، فصلی را به برطرف کردن سوءفهمی که نسبت به مفهوم «اراده» و «ناپدیدار» در فلسفه‌ی شوپنهاور رواج دارد، اختصاص داده است. در این نوشتار بر آن شدیم به بررسی و نقد این اثر به قلم برایان مگی و با ترجمه‌ی رضا ولی‌یاری پردازیم. به این منظور ابتدا به اختصار به معرفی کتاب پرداختیم، آنگاه پس از بررسی نقادانه‌ی کتاب، به این نتیجه رسیدیم که فیلسوف انگلیسی، برایان مگی که متخصص و شارح آثار شوپنهاور است، توانسته کتابی آسان‌فهم، روان، کامل و در عین حال متخصصانه در خصوص آراء و نظریات شوپنهاور و تأثیری که بر فلاسفه، اندیشمندان و هنرمندان پس از خود گذاشته است، عرضه کند و مترجم سخت‌کوش و متخصص در ترجمه‌ی آثار شوپنهاور، توانسته ترجمه‌ای متعهدانه، روان و قابل پذیرش از این کتاب عرضه دارد؛ البته نقدهایی، هر چند محدود، به لحاظ محتوایی بر نویسنده و به لحاظ کیفیت ترجمه بر مترجم وارد است که بدان‌ها اشاره کرده‌ایم و می‌تواند در چاپ بعدی کتاب مورد ملاحظه قرار گیرد. هم‌چنین اشکالات پرشمار ویرایشی در ترجمه‌ی این کتاب وجود دارد که ویرایش آنرا در چاپ بعدی اثر ضروری ساخته است.

کلیدواژه‌ها: فلسفه شوپنهاور، معرفی، نقد، برایان مگی، رضا ولی‌یاری.

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، دکتری فلسفه تطبیقی، saeidi@ricac.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۶

۱. مقدمه

شوپنهاور، فیلسوف مشهور آلمانی و از مهم‌ترین فلاسفه‌ی قرن نوزدهم است که آثار زیادی از خود به جا گذاشته و تأثیر به‌سزایی بر فلاسفه، اندیشمندان و هنرمندان پس از خود داشته است. مهم‌ترین کتاب وی در حوزه‌ی نظر، «جهان همچون اراده و تصور» و در حوزه‌ی عمل، «در باب حکمت زندگی» است.

برایان مگی (متولد ۱۹۳۰)، فیلسوف، سیاست‌مدار، نویسنده و شاعر انگلیسی است که بیشترین شهرتش در فلسفه است. وی علی‌رغم میل خود تاریخ خوانده و بعد به فلسفه که مورد علاقه‌اش بوده روی آورده است و علاقه‌ی زیادی نیز به موسیقی دارد. از آنجا که مگی فلسفه را به زبانی ساده و قابل فهم برای عموم جامعه عرضه کرده است، می‌توان وی را فیلسوف حوزه‌ی عمومی به شمار آورد. وی یکی از شارحان برجسته‌ی شوپنهاور است و کتاب‌های زیادی از وی به زبان فارسی ترجمه شده است، از جمله: «مردان اندیشه: پدیدآوردگان فلسفه معاصر»، «فلاسفه بزرگ: آشنایی با فلسفه غرب»، «فلسفه نوین بریتانیا» و «سرگذشت فلسفه».

رضا ولی‌یاری (متولد ۱۳۶۱) که نامش یادآور فلسفه‌ی شوپنهاور است، کتاب‌های مهم شوپنهاور و برخی شارحان او را ترجمه کرده است. وی به دنبال علاقه‌ای که به فلسفه پیدا کرده بود، تحصیلاتش را در دانشکده‌ی فنی نیمه‌تمام گذاشت و از سال ۱۳۸۵ شروع به ترجمه‌ی آثار شوپنهاور کرد و در همان سال گزیده‌ای از نوشته‌های این فیلسوف را در کتابی با عنوان «جهان و تأملات فیلسوف» توسط نشر مرکز به چاپ رساند. ولی‌یاری در ادامه فعالیتش آثار دیگر شوپنهاور را به فارسی برگرداند و کتاب اصلی شوپنهاور، «جهان همچون اراده و تصور» را در سال ۱۳۸۸ ترجمه کرد. علاوه بر این، «ریشه چهارگان اصل دلیل کافی»، «در باب طبیعت انسان»، «متعلقات و ملحقات» و «دو مسئله بنیادین اخلاق»، از دیگر کتاب‌های شوپنهاور نیز توسط وی ترجمه شده است.

کتابی که اینک در دست بررسی داریم، کتابی حجیم، دقیق و خوش قلم است که توسط برایان مگی نگاشته شده و توسط رضا ولی‌یاری به فارسی برگردانده شده است.

در نوشتار پیش‌رو بر آنیم تا به بررسی صوری و محتوایی کتاب «فلسفه شوپنهاور» از دو منظر نویسنده و مترجم بپردازیم. بررسی و نقد محتوایی به نویسنده‌ی کتاب اختصاص دارد و بررسی و نقد صوری و البته کمی هم محتوایی (بررسی کیفیت ترجمه) مربوط به مترجم کتاب است. به این منظور نخست کتاب را به نحو اجمال معرفی می‌کنیم و در ادامه آن‌را

مورد بررسی، نقد و ارزیابی صوری و محتوایی قرار می‌دهیم. بررسی محتوایی، شامل بررسی میزان انسجام و نظم منطقی اثر، منابع، مستندات، بی‌طرفی علمی، نوآوری، جامعیت و رویکرد کلی اثر است و بررسی صوری، طرح روی جلد، عنوان کتاب، غلط‌های تایپی، نکات ویرایشی، کیفیت چاپی و میزان روان و رسا بودن اثر را در برمی‌گیرد. در آخر با بیان امتیازها و کاستی‌های اثر و ذکر پیشنهادهایی برای بهبود اثر در چاپ‌های بعدی، مقاله را به پایان می‌بریم.

۲. پیشینه

بخشی از کتب تاریخ فلسفه، هم‌چون تاریخ فلسفه‌ی کاپلستون و تاریخ فلسفه‌ی راتلج، به آراء و نظریات شوپنهاور اختصاص داده شده است که زندگی و دیدگاه وی را در حد تاریخ فلسفه بازگو کرده‌اند. علاوه بر این، به کتبی برمی‌خوریم که یا مدخلی از یک دایره‌المعارف هستند، مثل «آرتور شوپنهاور»، اثر مایکل تنر با ترجمه‌ی خشایار دیهیمی که مقاله‌ای از «دایره‌المعارف ادبیات جهان» است و یا بخشی از یک مجموعه می‌باشند، مثل «آشنایی با شوپنهاور»، اثر پل استراتون با ترجمه‌ی کاظم فیروزمند که بخشی از مجموعه‌ای در معرفی زندگی‌نامه‌ی فیلسوفان است. هدف اینگونه آثار ارائه‌ی اطلاعات زندگی‌نامه‌ای شوپنهاور و آشنایی مختصر با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های او، بدون ورود به جزئیات نظریات و عقاید اوست. آثار دیگری وجود دارد که مستقلاً به بیان محتوا و سیر تطور اندیشه‌ی فیلسوف پرداخته و در این کار به ایجاز بسنده کرده است تا هم برای قشر وسیعی از خوانندگان مناسب باشد و هم مخاطب را به خواندن آثار خود فیلسوف ترغیب کند. مثل «آرتور شوپنهاور»، اثر والتر آبندرون و ترجمه‌ی پرستو خانبانی. کتب دیگری هم در صدد برآمده‌اند تا با تفصیل بیشتری به معرفی آراء و نظرات او پردازند و کلیت تفکر او را عرضه کنند. مثل «شوپنهاور»، اثر جولیان یانگ با ترجمه‌ی حسن امیری‌آرا که با تأکید بر کتاب اصلی شوپنهاور، یعنی جهان همچون اراده و تصور، تلاش کرده است نظرات و عقاید اصلی او را بازگو کند. در این میان کتاب برایان مگی که این مقاله به نقد آن اختصاص یافته است، اثری است جامع و کامل در معرفی شوپنهاور و فلسفه‌ی او که به تمام زوایا و جوانب زندگی وی، آراء و نظریات و آثار متعدد او و تأثیراتی که بر متفکران، اندیشمندان و هنرمندان پس از خود گذاشته، پرداخته است و به نظر می‌رسد هیچ نکته‌ای را درباره‌ی او از قلم نینداخته است.

۳. معرفی اثر

کتاب «فلسفه شوپنهاور»، نوشته‌ی برایان مگی است که توسط رضا ولی‌یاری ترجمه شده و در سال ۱۳۹۲ از سوی نشر مرکز در قطع رقعی و جلد مقوایی، با ۶۰۸ صفحه در ۱۶۰۰ نسخه به چاپ رسیده است. کتاب مذکور در دو بخش و ۲۱ فصلنگاشته شده که ترجمه‌ی ۲۰ فصل آن منتشر شده است. عناوین یازده فصل بخش نخست کتاب به ترتیب عبارتند از: «زندگی شوپنهاور به‌مثابه پیش‌زمینه‌ی کار او»، «اهداف تبیین»، «سنت بزرگ»، «استدلال‌های بیشتر برای ایدئالیسم استعلایی»، «اعیان و اذهان»، «کالدها و اراده‌ها»، «جهان همچون اراده»، «گل هستی»، «متافیزیک شخص»، «برخی انتقادات و مسائل» و «متعلقات و ملحقات». عناوین نه فصل بخش دوم کتاب نیز به این شرح است: «شوپنهاور و ایدئالیست‌ها»، «شوپنهاور و متفکران بعدی»، «تأثیر شوپنهاور بر ویتگنشتاین»، «یادداشتی درباره‌ی شوپنهاور و آیین بودایی»، «شوپنهاور و واگنر»، «تأثیر شوپنهاور بر نویسندگان خلاق»، «گمانی درباره دیلن تامس»، «شهرت شوپنهاور در بستر تاریخی متغیرش» و «سوءفهم شوپنهاور». عنوان فصلی که ترجمه یا منتشر نشده، «ضمیمه‌ی شوپنهاور درباره‌ی هم‌جنس‌گرایی»، نام دارد که فصل شانزدهم بخش دوم این کتاب است.

برایان مگی در بخش نخست کتاب به زندگی شوپنهاور، زمینه‌های رشد فکری او و آراء و نظریات وی پرداخته است و بخش دوم را به تأثیری که شوپنهاور بر متفکران پس از خود اعم از فلاسفه، هنرمندان و روان‌شناسان گذاشته، اختصاص داده است. وی پس از شرح زندگانی شوپنهاور و توصیف جریان بدبینی او به زندگی، در فصل اول کتاب، وارد فصل دوم می‌شود و ماهیت تبیین را در رساله‌ی دکتری شوپنهاور به نام «در باب ریشه چهارگان اصل دلیل کافی» تشریح می‌کند. سپس در فصل سوم جایگاه شوپنهاور را در تاریخ فلسفه به‌عنوان مصحح و مکمل کانت از زبان خود او نشان می‌دهد. مگی در فصل چهارم با بیان اینکه ایده‌آلیسم استعلایی ایده‌ی مهمی بود که شوپنهاور از کانت گرفت، آن‌را کاملاً تبیین می‌کند، سوءفهم‌ها نسبت به آن‌را با خواننده درمیان می‌گذارد و از آن دفاع می‌کند و سپس با بیان اینکه شوپنهاور تمایز کانتی میان پدیدار و ناپدیدار^۱ را می‌پذیرد، اما دست‌آورد خود را شناسایی ناپدیدار می‌داند، به تبیین فلسفه‌ی شوپنهاور می‌پردازد.

فصل پنجم با عنوان به‌درستی انتخاب‌شده‌ی، «اعیان و اذهان»، نشان می‌دهد که چگونه در نگاه هیوم، کانت و شوپنهاور، ذهن و عین به یکدیگر وابسته‌اند و بدون هر یک، دیگری امکان ظهور ندارد: «ذهن بودن دقیقاً به معنی داشتن عین است و عین بودن دقیقاً به معنی

شناخته شدن توسط ذهن است» (برایان مگی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۸). به بیان شوپنهاور این دو «حتی در خیال نیز جدایی ناپذیرند، زیرا هر یک از آنها تنها برای و به واسطه‌ی دیگری هستی و معنا دارد» (آرتور شوپنهاور، ۱۳۸۸، ص ۳۱). در این فصل هم‌ارزی جوهر (یا ماده / یا نیرو) با علیت از نگاه شوپنهاور تبیین می‌گردد و توضیح داده می‌شود که جهان همان علیت است و نمی‌تواند از طریق مجراهای حسی وارد ذهن ما شود، بلکه فهم، جهان عینی را خلق می‌کند و لذا «ادراک شهودی تجربی روزانه‌ی ما عقلی است» (برایان مگی، ۱۳۹۲، ص ۱۵۸).

در فصل ششم یا فصل «کالبدها و اراده‌ها»، نشان داده می‌شود که به نظر شوپنهاور تفاوت ماهوی میان شناخت اعیان خارجی و خویشتن خویش وجود دارد. بدین معنا که در حالی که شوپنهاور به پیروی از کانت قائل به درک باواسطه‌ی اعیان فیزیکی است، شناخت خود را درکی بی‌واسطه از خود به‌مثابه یک عین فیزیکی می‌داند «و این نقطه‌ی آغاز کار مستقل او در فلسفه است» (همان، ص ۱۶۴). در این فصل سه معنا از اراده نزد شوپنهاور عرضه می‌گردد: ۱. به معنای یکی انگاشتن عمل اراده و فعالیت جسم ۲. به معنای تمام احساسات، عواطف و هیجانات ۳. برابر با شناخته. بدین معنا که «... امر شناخته مطلقاً و منحصرأً به‌عنوان اراده ظاهر می‌شود. بنابراین ذهن خودش را تنها به‌مثابه اراده‌ورز، نه به‌مثابه شناسنده، می‌شناسد» (همان، ص ۱۷۴). در ادامه ماهیت شناخت از نظر شوپنهاور تبیین می‌گردد و این نتیجه گرفته می‌شود که: «شناخت اشیای فی‌نفسه، به دقیق‌ترین معنای کلمه، ناممکن است... و هر گونه شناخت اصولاً و ذاتاً تنها با پدیدار سر و کار دارد» (همان، ص ۱۷۸).

نویسنده در فصل هفتم یا «جهان همچون اراده» که می‌توان آن را فصل اصلی و بیان‌کننده‌ی دیدگاه محوری شوپنهاور به شمار آورد، قصد دارد نشان دهد که از نظر شوپنهاور، ماهیت درونی جهان، هم‌چون ماهیت درونی انسان، اراده است. شوپنهاور از سویی اراده را واضح‌ترین پدیدار شیء فی‌نفسه و از سوی دیگر آن را شیء فی‌نفسه می‌داند. گویی بین پدیدار و ناپدیدار در حرکت است. با این حال شاخص‌ترین معنای اراده، ناپدیدار است که منظور از آن یک نیروی جهان‌شمول، بی‌هدف، کلی و بی‌جان است. نهایتاً شوپنهاور می‌گوید جهان، ناپدیداری است که اراده است و پدیدارهایی است که تصورات اند و لذا اراده و تصور کل واقعیت جهان را تشکیل می‌دهند. شوپنهاور برای تبیین کثرت در طبیعت از مثل افلاطون وام می‌گیرد. وی

تمامی نمودهای مستقیم اراده در جهان پدیدارها را مثل می‌نامد ... مثل در جهان همچون مهرهایی عمل می‌کنند که یک نشان متحدالشکل بر پدیدارهای بی‌شمار می‌گذارند، پدیدارهایی که با وجود تفاوت، همگی یکسان‌اند... هر موجود بشری یک مثل افلاطونی یگانه را به نمایش می‌گذارد. لذا در بالاترین درجه‌ی عینیت‌یابی اراده، تفرد کامل و خودآگاه حاصل می‌شود (همان، ص ۲۰۳-۲۰۴).

فصل هشتم می‌خواهد از این مسئله پرده بردارد که از طریق هنر می‌توان تجربه‌ای مستقیم از ناپدیدار داشت و به بیان دیگر مثل یا ماهیت درونی وجود را شناخت. در این فصل دیدگاه شوپنهاور درباره‌ی هنر به طور عام و زیبایی‌شناسی و نبوغ به طور خاص عرضه می‌گردد. شوپنهاور نبوغ را گل سرسبد هستی یا سود خالص هستی دانسته و فلسفه و هنر را تولیدات آن به شمار آورده است. فصل نهم که عنوان آن، «متافیزیک شخص»، گویای محتوای آن نیست، فصل شلوغی است. بدین معنا که موضوعات زیادی از جمله ناپدیداری جهان، آزادی اراده، اخلاق، سیاست و زندگی رنج‌آور انسان در آن تشریح شده است. دو فصل پایانی این بخش (فصل نهم و دهم) تناقضات و اشتباهات شوپنهاور را در فلسفه نشان می‌دهد و به مقالات او که اندیشه‌های تکمیلی او هستند، می‌پردازد.

بخش دوم کتاب شامل ده فصل است که ضمن مقایسه‌ی فلسفه‌ی شوپنهاور با فیلسوفان هم‌عصرش، یعنی فیثته، شلینگ و هگل، به تأثیراتی که شوپنهاور بر فلاسفه، متفکران و هنرمندان پس از خود هم‌چون نیچه، یاکوب بورکمان، هانس فایهینگر، ادوارد فون هارتمان، زیگموند فروید، ویت‌گنشتاین، ریشارد واگنر و دیلمن تامس گذاشته است، می‌پردازد. هم‌چنین وجوه تشابه آیین بودایی با فلسفه‌ی شوپنهاور را نشان می‌دهد. دو فصل آخر این بخش به ماجرای شهرت شوپنهاور و سوء فهم آراء وی درباره‌ی شناخت ناپدیدار اختصاص یافته است. برای پرهیز از طولانی شدن کلام، در معرفی بخش دوم کتاب به همین مقدار بسنده می‌کنیم و خواننده را به کتاب مگی ارجاع می‌دهیم.

۴. ارزیابی محتوایی کتاب برایان مگی

نقاط مثبت و منفی

برایان مگی در این کتاب حجیم، با زبانی ساده و قلمی روان، دستگاه فکری شوپنهاور را به تصویر کشیده و سعی کرده است اثری جامع و کامل در معرفی فلسفه‌ی شوپنهاور عرضه کند. با این حال معتقد است سوء فهم‌های آشکاری در خصوص فلسفه‌ی شوپنهاور حتی

پس از خواندن کتاب خود او به چشم می‌خورد. از این رو در ویراست دوم کتاب - که در دست بررسی داریم - با افزودن فصل یازده و نوزده، بر آن شده است تا جدی‌ترین این سوءفهم‌ها را تصحیح کند.

سوء فهمی که مگی به تفصیل به آن اشاره می‌کند مربوط به مفهوم «اراده»^۲ و «ناپدیدار» است. شوپنهاور در حالی که با پذیرش تمایز کانتی میان پدیدار و ناپدیدار، دستاورد خود را شناسایی ناپدیدار اعلام می‌کند، شناخت ناپدیدار را هم‌چنان غیر ممکن می‌داند. این عبارت به ظاهر متناقض، ناشی از معانی متفاوتی است که شوپنهاور از اراده عرضه کرده است. وی اراده را در دو معنای پدیداری و ناپدیداری به کار برده است. اراده معادل با جسم ما و عواطف و احساساتمان و امر شناخته‌شده، در حیطه‌ی پدیدار قرار دارد و امری زمان‌مند به شمار می‌رود؛ اما اراده به معنای ماهیت درونی ما و جهان که واحد و تفکیک‌ناپذیر است، ناپدیدار است و خارج از زمان و مکان قرار دارد. بنابراین ناپدیدار، ذاتاً غیر قابل شناخت است.

کاپلستون در کتاب خود بدون اشاره به معانی سه‌گانه‌ی اراده نزد شوپنهاور، آن را با ناپدیدار یکی می‌گیرد: «کانت بر آن بود که شیء در ذات خویش یعنی قرینه‌ی [شیء پدیدار]، ناشناختنی است اما شوپنهاور به ما می‌گوید که آن چیست: آن خواست است» (فردریک کاپلستون، ۱۳۹۲، ص ۲۶۷). هیگینز نیز در تاریخ فلسفه راتلج می‌گوید شوپنهاور بر خلاف کانت، شیء در خود را دست‌یافتنی و آن را واقعیتی بی‌واسطه و معادل اراده می‌داند (رابرت سی سولومون، کاتلین م. هیگینز، ۱۳۹۰، ص ۴۹۹). یانگ در این خصوص می‌گوید:

دفتر دوم بیش از سی بار این مدعا را تکرار می‌کند که اراده همان شیء فی‌نفسه‌ی کانت است، بدون آنکه هیچ قرینه‌ای به دست دهد که شیء فی‌نفسه در معنایی غیر از معنای محرز آن، یعنی معنای کانتی آن به کار رفته است.

وی در ادامه مدعی می‌شود شوپنهاور زمانی که شور جوانی را پشت سر می‌گذارد و به بلوغ فکری می‌رسد متوجه می‌شود که ما حتی در تجربه‌ی درونی نیز با شیء فی‌نفسه مواجه نمی‌شویم، با این حال اراده، نزدیک‌ترین رویارویی ما با شیء فی‌نفسه است: (جولیان یانگ، ۱۳۹۳، ص ۱۳۴ و ۱۳۸). رضا نصیری حامد نیز در مقاله خود در باب ماهیت اراده از نظر شوپنهاور می‌گوید:

وی با تلاشی که انجام می‌دهد، هم‌چنان از ارائه ماهیت واقعی اراده ناتوان می‌ماند و ظاهراً تنها می‌تواند به همین مقدار کفایت نماید که بگوید اراده با حرکتی غیر معقول و غیر منطقی، پیوسته خود را تکرار می‌نماید و ما اغلب آن‌را از راه نتایج و آثارش مورد شناسایی قرار می‌دهیم (رضا نصیری‌حامد، ۱۳۹۷، ص ۳۳۸).

بدین ترتیب می‌توان هم‌چون برایان مگی دلیل سوء فهم نسبت به دیدگاه شوپنهاور درخصوص شیء فی‌نفسه و اراده را امری دوسویه و ناشی از نوشتار خود شوپنهاور از یک سو و بدفهمی خواننده از سوی دیگر به شمار آورد یا هم‌چون یانگ آن‌را به تغییر رویکرد شوپنهاور از جوانی به بلوغ فکری نسبت داد.

برایان مگی در اثر خود، معرفی فلسفه‌ی شوپنهاور را با طرح دیدگاه‌های خود به هم آمیخته است، کاری که در غالب موارد حسن اثر به شمار می‌رود، اما گاهی همچون شمشیر دولبه‌ای عمل کرده است که تفکیک نظر او از نظر شوپنهاور را برای خواننده دشوار ساخته است. به عنوان مثال زمانی که راجع به عینیت‌یابی اراده در بالاترین درجه‌ی آن به‌مثابه یک عین زیباشناختی سخن می‌گوید، خواننده مردد می‌شود که آیا این سخنان نظر شوپنهاور است یا نظر برایان مگی؟

شوپنهاور این نکته را از قلم انداخت که بنابراین درام شاعرانه بهترین‌های دو عالم را ترکیب می‌کند: شعر میسر می‌سازد که عالی‌ترین بیان حالات درونی با آشکارسازی دراماتیک بازی و شخصیت و سرنوشت همراه شود و به این ترتیب هم‌زمان نسبت به امر درونی و امر بیرونی به ما بینش می‌دهد. از این رو هنرهای کلامی، چون ذاتاً بحثی‌اند، در کل بیشتر از همه برای ابلاغ بینش نسبت به بالاترین همه‌ی درجات عینیت‌یابی اراده، یعنی فرد انسان با شخصیت و سرنوشت یگانه‌اش مناسب‌اند (برایان مگی، ۱۳۹۲، ص ۲۳۸).

علاوه بر این، نویسنده در بیان نظرات خود گاهی تا آنجا پیش می‌رود که احساس می‌شود به جای عرضه‌ی فلسفه‌ی شوپنهاور، قصد دارد دیدگاه‌های خود را با خواننده در میان بگذارد، البته دیدگاه‌هایی که شوپنهاور نیز با آنها موافق است. تسلط مگی بر آثار شوپنهاور ستودنی است، متنها وی با چنان تسلطی دیدگاه شوپنهاور را عرضه می‌کند که گاهی فراموش می‌کند منبع گفته‌های خود را - که خواننده انتظار آن را دارد - ارائه دهد.

ربط منطقی مطالب

برای نشان دادن ربط منطقی مطالب در کتاب برایان مگی، با عنوان کتاب و عناوین فصول آغاز می‌کنیم. عنوان کتاب، «فلسفه شوپنهاور»، به درستی گویای مطالب درون آن

است، اما از ویژگی جذاب بودن بی بهره است. عناوین بیست و یک‌گانه‌ی کتاب، گویای محتوای خود هستند، مگر دو عنوان «سنت بزرگ» مربوط به فصل سوم و «متافیزیک شخص»، مربوط به فصل نهم که نمایان‌گر محتوایشان نیستند؛ به نحوی که خواننده پس از مطالعه‌ی کتاب، زمانی که صرفاً به عناوین فصول نظر می‌کند، به این دو فصل که می‌رسد، به یاد نمی‌آورد محتوای آنها درباره‌ی چه بوده است.

فصول کتاب با نظمی قابل پذیرش چیده شده است و محتوای آنها نیز از نظمی منطقی پیروی می‌کنند. با این حال به موارد انگشت‌شماری هم برمی‌خوریم که از این قاعده مستثنی هستند که در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مگی در پایان فصل پنجم با عنوان «اعیان و اذهان»، پرسشی مطرح می‌کند با این مضمون که چرا جهان تجربی باید وجود داشته باشد و به پاسخ آن می‌پردازد که به نظر می‌رسد پرداختن به آن، ربط منطقی با سایر قسمت‌های این فصل ندارد.

۲. نویسنده در بخشی از فصل هشتم تلاش می‌کند تا نشان دهد برخلاف تصویری که شوپنهاور را مخالف اپرا نشان داده است، شوپنهاور «اپرا را هنری با بیشترین عظمت و نافذترین قدرت می‌دانست». آنگاه نقل قولی را آورده است که بیان‌گر ادعای او نیست و صرفاً درباره‌ی موسیقی است:

این رابطه‌ی نزدیکی که موسیقی با ماهیت حقیقی تمامی امور دارد می‌تواند مبین این نکته نیز باشد که وقتی موسیقی مناسب برای هر صحنه، رویداد، عمل یا محیطی نواخته می‌شود، گویی نهفته‌ترین معنای آن را برای ما آشکار می‌سازد و گویی دقیق‌ترین و روشن‌ترین تفسیر آن است ((برایان مگی، ص ۲۴۹).

البته در ادامه نقل قول دیگری آورده است که مرتبط با ادعای اوست که شایسته بود جایگزین نقل قول نامرتب گردد.

۳. مگی در فصل نهم با عنوان «متافیزیک شخص»، پس از تشریح فلسفه‌ی اخلاق شوپنهاور، به فلسفه‌ی سیاسی او می‌پردازد؛ آنگاه بی هیچ دلیلی مجدداً به فلسفه‌ی اخلاق او بازمی‌گردد. علاوه بر این در پاراگرافی از همین فصل به آرای ناهم‌خوان شوپنهاور در موضوعات مختلف اشاره می‌کند که جای آن در آنجا نامربوط به نظر می‌رسد (همان، ص ۲۹۲).

۴. علاوه بر این در فصل دهم یا «انتقادات»، پس از بیان اشکال وارد بر معرفت‌شناختی کانت و نتیجه‌ی آن، یعنی اهمیت یافتن تحقیق در کارکردهای زبان، از فیلسوفان زبان مثل ویتگنشتاین و فیلسوفان غیر زبان مثل ارنست کاسیرر یاد می‌کند. آنگاه به بیان دیدگاه افرادی مثل کالینگوود و کارل پوپر اشاره می‌کند، بی‌آنکه آنها را در فهرست فیلسوفان زبان یا غیر زبان جای دهد. از این رو خواننده ربط منطقی اشاره به این افراد در این قسمت از کتاب را متوجه نمی‌شود (ص ۳۱۲-۳۱۳).

۵. فصل شانزدهم به تأثیر شوپنهاور بر اپرانویس برجسته، ریشارد واگنر می‌پردازد که فلسفه‌ی شوپنهاور را به طور جدی مطالعه کرده بود و تحت تأثیر آن، آثارش را تصنیف می‌کرد. نویسنده تفصیل زیادی به این فصل داده است و آثار مهم واگنر را معرفی کرده است؛ به نحوی که در معرفی آنها از بیان تأثیر شوپنهاور بر آثار واگنر فراتر رفته است و با اینکه خود می‌گوید هدفش بحث درباره‌ی آثار واگنر نیست، بلکه توجه به جنبه‌هایی از اثر وی است که تأثیر شوپنهاور را نشان دهد، با تفصیل بیش از انتظار، از ادعای خود فرارفته است.

۵. منابع اثر

برایان مگی در عرضه‌ی فلسفه‌ی شوپنهاور از آثار اصلی او یعنی «جهان همچون اراده و تصور» و «ریشه چهارگان اصل دلیل کافی» بهره برده است و علاوه بر آن به منابع متعدد دیگری مراجعه کرده است. از این رو می‌توان کتاب او را به لحاظ استفاده از منابع، غنی ارزیابی کرد. البته با اینکه در استفاده از منابع سخاوت به خرج داده است، اما گاهی در ارجاع به منابع کوتاهی کرده است که هم شامل نقل قول مستقیم و هم غیر مستقیم می‌شود. به عنوان مثال: نقل قولی راجع به ادراک، (ص ۱۰۳ متن اصلی و ۱۴۱ ترجمه)؛ نقدی به بحث ذهن و عین، (ص ۱۰۵ متن اصلی و ۱۴۵ ترجمه)؛ نقل قولی از فیلسوفان اخلاق، (ص ۱۹۳ متن اصلی و ۲۵۹ ترجمه)؛ نقل قولی از شوپنهاور، (ص ۱۹۷ متن اصلی و ۲۶۴ ترجمه)؛ نقل قولی از ارنست جونز، زندگینامه‌نویس فروید، (ص ۲۹۰ متن اصلی و ۳۹۱ ترجمه) بیان شده که به منبعی ارجاع داده نشده است.

نقل قول‌های غیر مستقیمی هم در متن اصلی وجود دارد که منبع آنها ذکر نشده است، به عنوان مثال: بیان رویکرد فیلسوفان تجربه‌باور در (ص ۹۱-۹۲ متن اصلی و ۱۲۶-۱۲۷ ترجمه)، بیان نقد شوپنهاور از کانت، (ص ۹۵ متن اصلی و ۱۳۱ ترجمه)، نقد دیگر

بررسی و نقد کتاب فلسفه شوپنهاور ۱۹۳

شوپنهاور از کانت (ص ۹۷-۹۸ متن اصلی و ۱۳۴ ترجمه)، بیان نظر شوپنهاور درباره‌ی ایده‌آل و واقعی، (ص ۲۴۶ متن اصلی، پاراگراف دوم و ص ۳۳۰ ترجمه، پاراگراف دوم) که هیچ کدام از آنها به منبعی ارجاع داده نشده است. مورد دیگر اینکه برایان مگی به تبیین دیدگاه شوپنهاور در مورد آزادی اراده می‌پردازد و ضمن توضیح دیدگاه او، با مثال‌هایی آنرا تشریح می‌کند، بدون اینکه به منبعی از کتابهای شوپنهاور ارجاع دهد (برایان مگی، ص ۲۵۴-۲۵۹).

نویسنده بر خلاف روالی که در ارجاع منابع در پانویس در سرتاسر کتاب در پیش گرفته، در یک مورد درون متن ارجاع داده است. مورد مذکور مربوط به (ص ۱۹۸ متن اصلی و ۲۶۵ ترجمه) است که ارجاع نقل قولی از فیثته درون متن صورت گرفته است.

۶. ارزیابی محتوایی ترجمه‌ی رضا ولی‌یاری

نقاط مثبت

رضا ولی‌یاری توانسته است ترجمه‌ی خوبی از کتاب حجیم فلسفه‌ی شوپنهاور به جامعه‌ی علمی عرضه کند. ترجمه‌ی کتاب مذکور، به‌مثابه اثر ارزنده‌ی برایان مگی خوش‌قلم در معرفی جامع و کامل شوپنهاور، قابل تقدیر و ستایش است. همان‌طور که گفتیم، ولی‌یاری پیش از این، کتاب مهم شوپنهاور، «جهان هم‌چون اراده و تصور» و برخی دیگر از آثار او را به فارسی برگردانده بود. از این رو با مترجمی متخصص در آثار شوپنهاور مواجه هستیم.

صرف مطالعه‌ی منتقدانه‌ی ترجمه‌ی ولی‌یاری، بدون مراجعه به متن اصلی، نشان‌دهنده‌ی وفاداری و امانت‌داری مترجم در ترجمه‌ی کتاب است؛ به نحوی که گاهی احساس می‌شود برخی عبارات روان نیست و لازم است بازبینی و روان گردد. به‌عنوان مثال (پاراگراف دوم ترجمه، ص ۲۵۹) برابر با (پاراگراف دوم متن اصلی، ص ۱۹۳) که به این صورت است: «هدف احکام اخلاقی گفتن آنچه صادق است به شما نیست بلکه گفتن آنچه باید انجام دهید یا تأیید کنید به شماست» که می‌تواند به این صورت تغییر کند: «هدف احکام اخلاقی این نیست که آنچه صادق است را به شما بگویند، بلکه این است که آنچه را باید انجام دهید یا تأیید کنید به شما بگویند»؛ البته پس از مراجعه به متن اصلی و تطبیق فصول و برخی قسمت‌های آن با ترجمه مشخص شد که مترجم محترم با وفاداری و

امانت‌داری تمام قسمت‌های کتاب را (به استثنای فصل شانزدهم که حدس منتقد این است که مجوز نشر نیافته است) ترجمه کرده و تلاش داشته است ترجمه‌ای روان عرضه کند. علاوه بر این، ترجمه‌ی خوب و روان ولی‌یاری، حضور مترجم را در کتاب کم‌رنگ و حضور نویسنده را پررنگ کرده است. از آنجا که برایان مگی توانسته با زبانی ساده و قلمی روان و در عین حال متخصصانه و کامل به معرفی شوپنهاور بپردازد و مترجم نیز ترجمه‌ی خوبی از آن عرضه کرده است، این اثر می‌تواند به‌عنوان منبعی معتبر برای شناخت شوپنهاور و آراء و نظرات او در جوامع دانشگاهی مورد استفاده قرار گیرد.

اشکالات وارد بر ترجمه

به رغم آنکه مترجم محترم ترجمه‌ی خوب، روان و متعهدانه‌ای عرضه کرده است؛ به نحوی که مطالعه‌ی متن فارسی، بدون مراجعه به متن اصلی نیز این را نشان می‌دهد؛ برخی عبارات هست که خواننده احساس می‌کند برای فهم بهتر آن لازم است به متن اصلی مراجعه کند. منتقد، برخی از این موارد را با متن اصلی تطبیق داد و آنها را نیازمند اصلاح دید که به آنها اشاره می‌شود.

۱. عبارات مترجم: «اوت ۱۸۵۶ در فرانسه، سن رنه تایانیدیه در مقاله‌ای ادبیات آلمان در روو د دو موند به بیشتر شدن شهرت فیلسوف کمک کرد» (ص ۴۰ ترجمه و ۲۶ متن اصلی). پیشنهاد منتقد: «اوت ۱۸۵۶ در فرانسه، سن رنه تایانیدیه در مقاله‌ای (ادبیات آلمانی) در روو د دو موند به بیشتر شدن شهرت فیلسوف کمک کرد».

۲. عبارات مترجم: «این‌همانی ذهن اراده‌ورزی و ذهن شناسایی که به‌واسطه‌ی آن لفظ من لزوماً بر هر دو دلالت دارد و هر دو را در بر می‌گیرد، آغازگاه جهان است و به این نحو توضیح‌ناپذیر... این‌همانی واقعی شناسنده [عالم] با اراده‌گر [معلوم] و لذا ذهن با عین، بلاواسطه معلوم است» (ص ۵۰ ترجمه و ۳۴ متن اصلی). پیشنهاد منتقد: «این‌همانی ذهن اراده‌ورزی و ذهن شناسا که به‌واسطه‌ی آن لفظ من لزوماً بر هر دو دلالت دارد و هر دو را در بر می‌گیرد، آغازگاه جهان و در نتیجه توضیح‌ناپذیر است... این‌همانی واقعی شناسنده [عالم] با اراده‌گر [معلوم] و لذا ذهن با عین، بی‌واسطه داده می‌شود».

۳. عبارات مترجم: «او استدلال می‌کند که یک راه برای روشن شدن کل‌های رازآمیز وجود دارد و آن پذیرفتن امر معقول و نپذیرفتن امر نامعقول است، هر چند منطقاً قابل تردید نباشد» (ص ۵۴ ترجمه و ۳۷ متن اصلی). پیشنهاد منتقد: «او استدلال می‌کند که یک

راه برای روشن شدن کل‌های رازآمیز وجود دارد و آن پذیرفتن امر معقول و نپذیرفتن امر نامعقول است، هر چند منطقاً قابل تردید باشد».

۴. عبارات مترجم: «اما صاحبان مذهبی مرجعیت فکری و قدرت اجتماعی همواره طمع به مشروعیتی داشته‌اند که خودشان احساس می‌کرده‌اند اعتبار از درون آن‌را به افکار ایشان می‌بخشد» (ص ۷۸ ترجمه و ۵۵ متن اصلی). پیشنهاد منتقد: «اما صاحبان مذهبی مرجعیت فکری و قدرت اجتماعی، همواره طمع به مشروعیتی داشته‌اند که خودشان احساس می‌کردند به افکار آنها اعتباری درونی خواهد داد».

۵. مترجم کلماتی را که برای روان شدن متن، به کتاب افزوده، در قلاب قرار نداده است. به‌عنوان مثال: «علاوه بر این روحیه‌ی استقلال‌طلبی ارباب‌منشانه، دیگر مشخصه‌ی خانواده [طرز فکر] جهان‌وطنانه‌ی نادر ایشان در آن دوران بود» (ص ۱۰ ترجمه و ۳ متن اصلی) و «شاید او آگاهانه [کلام] سقراط را بازگو می‌کرد» (ص ۷۰ ترجمه و ۴۹ متن اصلی).

میزان روان و رسا بودن ترجمه

مترجم تقریباً در کل اثر، ترجمه‌ای روان و رسا عرضه کرده است. با این حال موارد محدودی وجود دارد که به اندازه‌ی کافی روان نیست و با تغییراتی جزئی در برخی عبارات، می‌توان ترجمه‌ای روان‌تر عرضه کرد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. عبارات مترجم: «اما مهم‌تر از این‌ها، زندگی در کشوری با زبانی بیگانه که وی قبلاً آن را دست‌وپاشکسته آموخته بود، همچون دوران زندگی در فرانسه، و این بار در سنینی که انسان تأثیرپذیر و مستعد است، منجر به احاطه‌یافتن کامل وی بر زبان انگلیسی شد» (ص ۱۲). پیشنهاد منتقد:

اما مهم‌تر از این‌ها، زندگی در کشوری با زبانی بیگانه بود، همچون دوران زندگی در فرانسه که وی قبلاً آن زبان را دست‌وپاشکسته آموخته بود و این بار در سنینی که انسان تأثیرپذیر و مستعد است، منجر به احاطه‌یافتن کامل وی بر زبان انگلیسی شد.

۲. عبارات مترجم:

اولین تصویری که در ذهن ملاقات‌کنندگان او نقش می‌بست - با رفتارهای اشرافی و لباس قدیمی گران‌قیمتش، لذت مشهودش از خوردن و نوشیدن، سخنان هیجان‌انگیزش در نتیجه‌ی مطالعه‌ی روزانه‌ی نشریات خارجی و هر شب به تئاتر رفتن، دیدگاه‌های

اجتماعی و مرتجعانه‌اش که با اعتماد به نفس و ظرافت گزنده‌ای بیان می‌کرد - تصویر مردی برجسته از دنیای قدیم بود (ص ۳۷).

پیشنهاد منتقد:

اولین تصویری که در ذهن ملاقات‌کنندگان او نقش می‌بست - با رفتارهای اشرافی و لباس قدیمی گران‌قیمتش، لذت مشهودش از خوردن و نوشیدن، سخنان هیجان‌انگیزش در نتیجه‌ی مطالعه‌ی روزانه‌ی نشریات خارجی، تئاتر رفتن‌های شبانه‌اش و دیدگاه‌های اجتماعی و مرتجعانه‌اش که با اعتماد به نفس و ظرافت گزنده‌ای بیان می‌کرد - تصویر مردی برجسته از دنیای قدیم بود.

۳. عبارات مترجم: «شهرتش تنها دو سال پس از آن شروع شد که کار خود را تکمیل کرد، یعنی پس از آن که کتابی را که می‌خواست آخرین کتابش باشد، و شد به انتشار رساند» (ص ۳۸). پیشنهاد منتقد: «شهرتش تنها دو سال پس از آن شروع شد که کار خود را تکمیل کرد، یعنی پس از آن که کتابی را که می‌خواست آخرین کتابش باشد و [تفاهماً / اینگونه هم] شد، به انتشار رساند».

۴. عبارات مترجم:

لذا کاری که کانت انجام داد این بود که آنچه را لاک سعی کرده بود راجع به کیفیات ثانویه ثابت کند به همهی تجربه بسط داد - و نه تنها به کیفیات اولیه بلکه به خود چارچوب: به علیت، که بدون آن اصلاً برای ما ناممکن است که هرگونه تجربه‌ی معقول را متصور شویم (ص ۹۶).

پیشنهاد منتقد:

لذا کاری که کانت انجام داد این بود که آنچه را لاک سعی کرده بود راجع به کیفیات ثانویه ثابت کند، به همهی تجربه - نه تنها به کیفیات اولیه، بلکه به خود چارچوب - و به علیت، بسط داد که بدون آن اصلاً برای ما ناممکن است که هرگونه تجربه‌ی معقول را متصور شویم.

۵. عبارات مترجم:

لذا مسئله‌ی مرتبط ساختن شناخت علمی ما با جهان مسئله‌ی تبیین این نیست که چطور ممکن است نظریه‌هایی که معلوم شده درست‌اند زمانی درست باشند که از

بررسی و نقد کتاب فلسفه شوپنهاور ۱۹۷

مشاهده‌ی رویدادهایی که آن‌ها تبیین‌شان می‌کنند قابل استنتاج نباشند؛ مسئله‌ی تبیین این است که، تا وقتی که نظریه‌ی بهتری پیدا کنیم، کدام یک از نظریه‌های دیگر مرجح است (ص ۳۰۹).

پیشنهاد منتقد:

لذا مسئله‌ی مرتبط ساختن شناخت علمی ما با جهان، این نیست که چطور ممکن است نظریه‌هایی که معلوم شده درست‌اند، زمانی درست باشند که از مشاهده‌ی رویدادهایی که آن‌ها تبیین‌شان می‌کنند قابل استنتاج نباشند؛ بلکه این است که تا وقتی نظریه‌ی بهتری پیدا کنیم، کدام یک از نظریه‌های دیگر مرجح است.

میزان صحت ترجمه

برای نشان دادن میزان صحت ترجمه از دو روش بهره گرفته شد: نخست بدون مراجعه به متن و صرفاً با مطالعه‌ی ترجمه‌ی فارسی کتاب، مواردی که نامفهوم یا نادرست به نظر می‌رسیدند، با مراجعه به متن اصلی بررسی شدند و سپس صفحاتی از کتاب به صورت رندوم انتخاب و با متن اصلی تطبیق داده شد. نتیجه‌ی بررسی مذکور تأیید صحت ترجمه‌ی کتاب به نحو اغلبی است. با این حال موارد بسیار محدودی مشاهده شد که نیاز به اصلاح دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. عبارات مترجم: «از همه‌ی چیزهایی که «من» هستم تنها یک ترکیب یگانه‌ی - آگاهی، عقل، کالبد، شخصیت، هویت و اراده - به لحاظ ماهیت درونی‌اش هلاک‌ناپذیر است». پیشنهاد منتقد: «از همه‌ی چیزهایی که «من» ترکیبی یگانه از - آگاهی، عقل، کالبد، شخصیت، هویت و اراده - هستم، اراده، تنها به لحاظ ماهیت درونی‌اش هلاک‌ناپذیر است» (ص ۲۸۳ ترجمه و ۲۱۱ متن اصلی).

۲. عبارات مترجم:

این هنر است، کار نبوغ. مثل جاودان را که با تأمل محض درک شده‌اند، رکن پایدار و ذاتی در همه‌ی پدیدارهای جهان را، تکرار می‌کند. بر اساس زمینه‌ای که در آن به تکرار می‌پردازد، می‌شود مجسمه‌سازی، نقاشی، شعر، یا موسیقی. تنها منبعش، شناخت مثل است، یگانه هدفش انتقال این شناخت.

پیشنهاد منتقد:

این، هنر است، یعنی کار نبوغ است. مثل جاودان را که با تأمل محض درک شده‌اند، یعنی عنصر پایدار و ذاتی را در تمام پدیدارهای جهان، تکرار می‌کند. طبق مضمونی که در آن این تکرار را انجام می‌دهد، آن عنصر، مجسمه‌سازی، نقاشی، شعر یا موسیقی است. تنها منبع آن، شناخت مثل [و] یگانه هدفش، تبادل این شناخت است (ص ۲۲۶ متن فارسی و ۱۶۷ متن اصلی).

۳. عبارات مترجم: «ارسطو حس شگفتی را تجربه‌ای شناخته بود که محرک فلسفه‌ورزی، چه در تاریخ بشر و چه در تکامل فرد، با آن به وجود می‌آید» (ص ۷۰ متن فارسی و ۴۹ متن اصلی). پیشنهاد منتقد: «ارسطو حس شگفتی را به‌مثابه تجربه‌ای شناخته بود که از طریق آن میل به فلسفه‌ورزی، چه در تاریخ بشر و چه در تکامل فرد، ایجاد می‌شود».

۴. عبارت مترجم: «فیلسوفان حقیقی / Genuine philosophers» (ص ۷۱ متن فارسی و ۴۹ متن اصلی). ترجمه‌ی پیشنهادی مترجم: «فیلسوفان اصیل».

۵. عبارات مترجم: «شوینهاور آن‌را راز نهایی دانسته بود» (ص ۴۲۸ متن فارسی و ۳۲۰ متن اصلی). پیشنهاد منتقد: «شوینهاور به آن همچون راز نهایی توجه کرده بود».

۶. عبارات مترجم:

یکی از رمان‌های کنراد به نام پیروزی - که فرانک لیوس آن‌را «در زمره‌ی آن آثار کنراد که شایسته‌اند، به عنوان نمایندگان حق او از شهرت ماندگار، مشهور باشند؛ و اثری که به بیشترین تقریب به تصور عمومی از نبوغ او نزدیک است» توصیف می‌کند - در محورش به همان کشمکشی می‌پردازد که دیدیم ویتکنشتاین نیز مشغول آن بوده است (ص ۵۳۶ متن فارسی و ۴۱۰ متن اصلی).

پیشنهاد منتقد:

یکی از رمان‌های کنراد به نام پیروزی که فرانک لیوس آن‌را در زمره‌ی آن آثار کنراد توصیف می‌کند که شایسته است به‌عنوان نمایانگر ادعای او مبنی بر جایگاه کلاسیک ملاحظه شود و... اثری که بیشترین نزدیکی را با تصور جایگاه نبوغ او دارد، به نحو محوری به همان کشمکشی مربوط می‌شود که دیدیم ویتکنشتاین مشغول آن بوده است.

۷. عبارات مترجم: «از قضا هاینریش فلوریس دانتزیگ را ترک کرد، متنها پس از مرگ فردریک و آن هم به دلیل ناخشنودی از اشغال زادگاه خود به دست حکومت پروس» (ص ۱۰ متن فارسی و ۳ متن اصلی). پیشنهاد منتقد: «در واقع هاینریش فلوریس بالاخره دانتزیگ را ترک کرد، متنها پس از مرگ فردریک و البته با این قصد که به زادگاه اشغال شده‌اش توسط حکومت پروس، بازگردد»

۸. مترجم در ترجمه‌ی کلمه‌ی «ever» در جملات مثبت، از کلمه‌ی «هرگز» استفاده کرده است که در فارسی با جملات منفی به کار می‌رود و این اشتباه را به کرات مرتکب شده است. در اینجا به یک نمونه از آن اشاره می‌شود: «اگر تنها من وجود دارم پس تنها من همه‌ی آهنگ‌هایی را که هرگز شنیده‌ام، تمام نمایش‌هایی را که هرگز دیده‌ام و همه‌ی کتاب‌هایی را که تاکنون خوانده‌ام خلق کرده‌ام» (ص ۱۶۸ ترجمه فارسی و ۱۲۳ متن اصلی).

علاوه بر موارد مذکور، مترجم به ابتدای هر فصل چکیده‌ای افزوده است که از جهت کمکی که به خواننده در عرضه‌ی خلاصه‌ی فصل می‌کند، قابل ستایش است، اما از این جهت که آن را با خواننده در میان نگذاشته، قابل نکوهش است.

۷. ارزیابی صوری

میزان رعایت کیفیت ظاهری اثر و قواعد نگارشی

با طرح و رنگ جلد شروع می‌کنم که مناسب به نظر می‌رسد، هر چند می‌توانست بهتر و با کیفیت‌تر باشد. کیفیت شکلی و چاپی اثر به لحاظ حروف‌نگاری، صحافی و صفحه‌آرایی مناسب است. قواعد ویرایشی در این اثر در مواردی مثل تورفتگی پاراگراف‌ها، رعایت نیم‌فاصله، استفاده از پرانتز و زیرنویس تقریباً به طور کامل رعایت شده است. با این حال موارد پرشماری وجود دارد که ویرایش مجدد اثر را ضروری‌ساخته است. پیش از بیان این موارد لازم به ذکر است که مترجم محترم در استفاده از علائم، مبنای کار خود را کتاب مبدأ (یا انگلیسی) و نه مقصد (یا فارسی) قرار داده است و همین به‌تنهایی کتاب را نیازمند ویرایش مجدد ساخته است. به‌عنوان مثال استفاده از ویرگول و نقطه پیش از حرف ربط «و» در زبان مبدأ بی‌اشکال و در زبان مقصد (یا فارسی)، به استثنای موارد ضروری، در اکثر موارد نادرست است که مترجم به کرات این اشتباه را مرتکب شده است. هم‌چنین استفاده از

ویرگول پیش از حرف وصل «که» دارای همین اشکال است و به دفعات رخ داده است. اینک نکات ویرایشی نیازمند اصلاح را فهرست‌وار بیان می‌کنم.

۱. در تطبیق بخش‌هایی از کتاب با متن اصلی، مشخص شد که مترجم پاراگراف‌ها را مطابق با متن اصلی تنظیم کرده است. با این حال موارد اندکی مشاهده شد که اینطور نبود. به عنوان مثال (ص ۸۶ متن اصلی)، نقل قول راسل درباره‌ی هیوم به پاراگراف بعد منتقل شده است که در ترجمه، (ص ۱۱۹)، این جداسازی صورت نگرفته است. همچنین پاراگراف دوم فصل پنجم کتاب، (ص ۱۰۵ متن اصلی و ص ۱۴۵ ترجمه)، به پاراگراف اول چسبیده است و پاراگراف دوم (ص ۱۹۲ متن اصلی و ص ۲۵۸)، به پاراگراف قبلی چسبیده است. از جمله موارد دیگر عبارتند از: صفحات ۱۰۵، ۱۴۶ و ۲۲۶ متن فارسی، مطابق با صفحات ۷۴، ۱۰۶ و ۱۶۷ متن اصلی که پاراگراف‌ها بر اساس متن اصلی تنظیم نشده است.

۲. در موارد متعدد و پرشماری، جمله بدون فعل یا با فعل ناقص پایان یافته است. به عنوان مثال: «از قضا هاینریش فلوریس دانتزیگ را ترک کرد، متها پس از مرگ فردریک و آن هم به دلیل ناخشنودی از اشغال زادگاه خود به دست حکومت پروس.» (ص ۱۰). همچنین صفحات ۱۱، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸ و تا پایان کتاب این خطا ادامه پیدا کرده است.

۳. موارد متعددی وجود دارد که لازم است از علائمی مثل دو نقطه یا ویرگول استفاده شود. به عنوان مثال: «خود یوهانا درباره‌ی ازدواج با شوهرش می‌نویسد «من همان‌قدر که او انتظار داشت ادای عشق سوزان را برایش درمی‌آوردم»» (۲۰). در عبارت فوق از دو نقطه پیش از نقل قول استفاده نشده است. مثال دیگر: «...اشتباه بزرگی است که آن‌ها را به خاطر عدم نگرانی‌شان در خصوص استدلال «غیر فیلسوف» خوانند و کنار گذاشت» (۵۸). در عبارت مذکور لازم است برای پرهیز از خوانش غلط، پس از کلمه‌ی استدلال، ویرگول گذاشته شود. موارد مشابه را می‌توان در صفحات ۱۳، ۱۷، ۲۱، ۳۸، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸ و الی آخر مشاهده کرد.

۴. در موارد متعدد و پرشماری پیش از حرف ربط «و» از ویرگول یا نقطه استفاده شده که نادرست است. به عنوان مثال: «نظر به اینکه کتاب حاضر به انگلیسی نوشته شده، و بیشتر مردم در ممالک انگلیسی‌زبان قادر به خواندن متون آلمانی نیستند» (ص ۳). در جمله‌ی فوق به اشتباه، پیش از حرف ربط «و»، از ویرگول استفاده شده است؛ ضمن اینکه

بررسی و نقد کتاب *فلسفه شوپنهاور* ۲۰۱

لازم بود بعد از شده، فعل است استفاده شود. موارد مشابه دیگر را تقریباً می‌توان در تمام صفحات کتاب مشاهده کرد.

۵. در موارد متعدد و پرشماری پیش از حرف وصل «که» از ویرگول استفاده شده که نادرست است. به عنوان مثال: «در همین حال دورنمای ناکامی همیشگی، که وی خود را گرفتار آن احساس می‌کرد، به طور فزاینده‌ای موجب افسردگی او شد» (ص ۱۶). موارد مشابه دیگر را می‌توان در صفحات ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱ و الی آخر مشاهده کرد.

۶. تقریباً می‌توان گفت در کل اثر از «ی» چسبان استفاده شده است، مگر چند مورد محدود، مثل: «نمی‌توانست عمده اثر خود را به پایان برساند» (ص ۹) و «شوپنهاور هنگام ارسال این نسخه اصلاحی برای ناشر نوشت» (ص ۳۴) که در جمله‌ی نخست، برخلاف روال همیشگی، «ی» چسبان در مورد کلمه‌ی عمده و در جمله‌ی دوم، «ی» چسبان در مورد کلمه‌ی نسخه استفاده نشده است.

۷. همان‌طور که می‌دانیم اگر در ترجمه، واژه‌ای اسم خاص باشد و عیناً به فارسی نوشته شود، لازم است واژه‌ی اصلی در زیرنویس آورده شود. به رغم آنکه مترجم این نکته را در بیشتر موارد رعایت کرده است، مواردی هم وجود دارد که رعایت نشده است. به عنوان مثال: دانتزیک (ص ۹)، گدانسک (ص ۱۰)، بارون استال، کلپشتوک، رایمان، شوالیه، نلسون و همیلتون (ص ۱۳) و بازول (ص ۹۴).

۸. مواردی به کرات مشاهده می‌شود که میان دو حرف آخر کلمه، به غلط الف اضافه شده است. به عنوان مثال: برایام (ص ۲۴)، زحمت‌اش (ص ۶۸)، برای‌اش (ص ۷۱)، معاصران‌ام (ص ۸۰)، اعیان‌اش (ص ۸۴)، چشم‌ام (ص ۹۱)، تفاوت‌های‌اش (ص ۹۲)، آگاه‌ایم (ص ۹۵) و موارد متعدد دیگری که تا آخر کتاب وجود دارد.

۹. یکی از نکات ویرایشی، مربوط به حذف بدون قرینه‌ی فعل است که اشتباه می‌باشد. اشتباه مذکور در این کتاب، علاوه بر موردی که در شماره‌ی چهارم بدان اشاره شد، فقط در قسمت مربوط به یادداشت نویسنده، مشاهده شد: «در برخی موارد نیز نقطه‌گذاری را در جایی که غیر انگلیسی یا غیر دستوری به نظر می‌رسیده، تغییر داده‌ام» (ص ۴).

۱۰. در برخی عبارات لازم است حرف ربط یا اضافه‌ی عبارت افزوده گردد تا جمله معنای خود را بیابد. به عنوان مثال: «اما واقعیت یکسانی را مشاهده می‌کنند به دو شیوه‌ی بسیار متفاوت و فراگیر به آن واکنش نشان می‌دهند» (ص ۲۴) که لازم است بین دو

جمله‌ی مذکور از حرف ربط «و» بهره گرفته شود. مثال دیگر: «در تمام ویراست‌های کتاب که از آن زمان بعد چاپ شده‌اند» (ص ۳۵) که لازم است حرف اضافی «به» پس از زمان افزوده گردد.

۱۱. رعایت نیم‌فاصله در این اثر در اکثر موارد صورت گرفته است، به‌نحوی که می‌توان آن‌را وجه غالب اثر به‌شمار آورد. با این حال چند مورد محدود وجود دارد که نیاز به اصلاح دارد. به‌عنوان مثال: بی‌آن که (ص ۷۶)، آهنگساز (ص ۲۴۶)، نمی‌توان (ص ۳۸۸ و ۴۲۴) و نظاممندی (ص ۴۲۶).

۱۲. خوشبختانه در کل این کتاب حجیم به جز چند غلط تایپی، اشتباه دیگری مشاهده نشد. یک مورد مربوط به تکرار کلمه‌ی موجب است که یکی از آنها باید حذف گردد: «علاوه بر جهات دیگر، ادراکات آگاهانه‌ی ما با داده‌های بصری که موجب آن‌ها موجب می‌شوند فقط تفاوت ندارند» (ص ۱۳۶) و مورد مشابه دیگر مربوط به تکرار عبارت «تصور یک زمان مطلقاً خالی» (ص ۹۴) است. مورد بعدی مربوط به کلمه‌ی «فیلسوف» و مصدر «کردن» است که به اشتباه فیلسوف (ص ۲۶۸) و کردن (ص ۲۸۰) تایپ شده است. یک مورد دیگر مربوط به طرف دوم گیومه (ص ۲۹۹) و یک مورد هم مربوط به طرف اول گیومه است (ص ۱۹۱) که از قلم افتاده است.

۱۳. همان‌طور که می‌دانیم، توضیحات زیرنویس در آثار ترجمه‌شده باید مشخص باشد که مربوط به نویسنده، مترجم یا ویراستار است. در این کتاب به جز یک مورد (ص ۱۰۵) که خواننده نمی‌داند زیرنویس مربوط به نویسنده یا مترجم است، در باقی موارد این موضوع مشخص شده است.

۸. نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گفتیم و نشان دادیم، اینک می‌توان به داوری نسبی کتاب «فلسفه شوپنهاور»، اثر برایان مگی و ترجمه‌ی رضا ولی‌یاری پرداخت. به رغم آنکه مگی فیلسوفی نظریه‌پرداز به‌شمار نمی‌رود، توانایی ویژه‌ای در تلخیص آراء فیلسوفان و عرضه‌ی تفکر آنها از خود نشان داده است. «فلسفه شوپنهاور»، یکی از چندین آثار اوست که به خوبی توانسته علاوه بر اینکه اثری قابل فهم برای عموم جامعه باشد، منبعی علمی برای جامعه‌ی دانشگاهی لحاظ گردد. حضور مگی در این کتاب بسیار پررنگ است و صرفاً به نقش گویندگی بسنده نکرده، بلکه عرضه‌ی آراء و نظریات شوپنهاور را با بیان دیدگاه‌های خود به هم آمیخته

بررسی و نقد کتاب فلسفه شوپنهاور ۲۰۳

است؛ البته گاهی تفکیک نظر او از دیدگاه شوپنهاور، خواننده را به دردمر می‌اندازد و گاهی هم احساس می‌شود به جای عرضه‌ی فلسفه‌ی شوپنهاور، قصد دارد دیدگاه‌های خود را با خواننده در میان بگذارد. مگی با تسلطی ستودنی در آثار شوپنهاور، دیدگاه او را عرضه کرده، اما گاهی در ارائه‌ی منبع گفته‌های خود- که خواننده انتظار آن را دارد- غفلت ورزیده است.

ولی‌یاری در انتخاب هوشمندانه‌ی کتاب مگی برای ترجمه، از یک سو و با ترجمه‌ی خوب و روان خود، از سوی دیگر خدمت بزرگی به فلسفه‌دوستان و جامعه‌ی دانشگاهی کرده است که جا دارد از او تشکر و قدردانی گردد. با اینکه وی توانسته‌است ترجمه‌ای مفید عرضه کند که به نحو اغلبی روان و عاری از خطاست، موارد اندکی هم - مربوط به صحت ترجمه، روان و رسا بودن اثر و اشکالات قابل ذکر - وجود داشت که بدان‌ها اشاره شد و امید است در چاپ بعدی اثر اصلاح گردد. به لحاظ ویرایشی از آنجا که مترجم محترم در استفاده از علائم، مبنای کار خود را کتاب مبدأ (یا انگلیسی) و نه مقصد (یا فارسی) قرار داده است، همین به تنهایی کتاب را نیازمند ویرایش مجدد ساخته است؛ البته نکات و موارد قابل ذکر دیگری هم وجود داشت که به تفصیل به آنها اشاره شد.

در پایان از نویسنده‌ی محترم که کتاب قابل اعتنا، مفید و شایسته‌ای را در معرفی فلسفه‌ی شوپنهاور تألیف کرده و از مترجم محترم بابت ترجمه‌ی خوب و ارزنده‌ای که عرضه داشته است، کمال تشکر را دارم.

پی‌نوشت‌ها

۱. شوپنهاور تفکیک کانتی پدیدار و ناپدیدار را «بزرگترین امتیاز اندیشه کانت می‌داند» (سید حمید طالب‌زاده، ۱۳۹۳، ص ۱۳).
۲. به گفته عبدالله‌نژاد شوپنهاور اراده را مقدم بر عقل در نظر گرفته است (محمدرضا عبدالله‌نژاد، ۱۳۹۳، ۴۹).

کتاب‌نامه

سولومون، رابرت سی؛ هیگینز، کترین م (۱۳۹۵)، تاریخ فلسفه‌ی راتلج، حسن مرتضوی، ج ۶، چاپ اول، تهران: نشر چشمه.

۲۰۴ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیستم، شماره سوم، خرداد ۱۳۹۹

شوینهاور، آرتور (۱۳۸۸)، *جهان همچون اراده و تصور*، رضا ولی‌یاری، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
طالب‌زاده، سیدحمید (۱۳۹۳)، «شوینهاور و گذار از روش استعلایی کانت»، حکمت و فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی.

عبدالله‌نژاد، محمدرضا (۱۳۹۳)، «نقد شوینهاور از فلسفه اخلاق کانت»، حکمت و فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی.

کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۹۲)، *تاریخ فلسفه از فیثته تا نیچه*، داریوش آشوری، ج ۷، چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مگی، برایان (۱۳۹۲)، *فلسفه شوینهاور*، رضا ولی‌یاری، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

نصیری‌حامد، رضا (۱۳۹۷). «مانیفستی علیه خوشبینی و خودآگاهی نقدی بر فلسفه آرتور شوینهاور با تکیه بر کتاب اخلاق، قانون و سیاست»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یانگ، جولیان (۱۳۹۳)، *شوینهاور*، حسن امیری‌آرا، چاپ اول، تهران: ققنوس.

Magee, Bryan (1997) *The philosophy of Schopenhauer*, Oxford university press. New York.